

پاصول حقوقی حاکم بر ادله اثبات دعوا

(تاریخ دریافت ۱۳۹۸/۱۲/۰۲، تاریخ تصویب ۱۳۹۹/۰۶/۱۲)

فاطمه مسعودی

دانشجوی کارشناسی ارشد جزا و جرم‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی شهرکرد

چکیده

ادله اثبات در امور کیفری در نظام آیین دادرسی، رکن اساسی پرونده مطروح نزد قاضی را تشکیل می‌دهد، اصل برائت جزء اصول خدشه‌ناپذیر در نظام‌های کیفری است که جز با فراهم آوردن و ارائه ادله کافی و واجد ارزش اثباتی و تحصیل شده از طرق مشروع و قانونی، علیه فرد یا افراد متهم به ارتکاب جرم قابل نقض نیست. اهمیت بنیادین دلیل در دادرسی‌های کیفری ضرورت مطالعه عمیق آن و نیز اصول حقوقی حاکم بر آن را نمایان می‌سازد. رعایت اصول حقوقی حاکم بر ادله اثبات دعوا باعث آسایش و آرامش حقوقی شهروندان و در نتیجه موجب پیشرفت جامعه بشری در زمینه اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و غیره می‌شود. اصول کلی حقوقی، به عنوان پایه‌های هر نظام حقوقی، مجموعه احکام عامی هستند که منشأ وضع چند قاعده جزئی‌تر به شمار می‌آیند... پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی به این مهم دست یافته است که، اصول حقوقی، راهنمای قانونگذار در وضع قوانین، تفسیر کننده آن‌ها در موارد ابهام و تکمیل کننده نقایص قانونی هستند و از سوی دیگر قانونگذار با وضع قواعد، اصول کلی و انتزاعی را روشن و عینی می‌سازد. اصول، دادرس را در ارائه تفسیر دادگراانه از قانون یاری رسانده و معیار ارزش گذاری آراء قضایی هستند.

واژگان کلیدی: اصول حقوقی، ادله اثبات دعوا، حقوق کیفری، دادرسی منصفانه



مقدمه

برای دستیابی به آرمان عدالت کیفری، کنکاش در اصول و قواعد حاکم بر قوانین جزایی موضوعه، همواره از کلیدی‌ترین مباحث مورد عنایت دکترین حقوق کیفری بوده است. برای هر موضوعی قطعاً مبانی وجود دارد که ضرورت‌های وجودی آن را ایجاب می‌کند. در مبانی ما از هسته‌ها صحبت می‌کنیم و از هسته‌ها، باید‌ها را انتزاع می‌کنیم. زیرا در پاره‌ای از موارد، موضوعات چنان اهمیت دارند که سیر تکاملی فرآیند رسیدن از آنچه که هست به آنچه که باید باشد در آنها بیشتر مورد لحاظ است. یکی از مسائل قابل تأمل در فرآیند دادرسی کیفری که محل بحث قرار گرفته و در چارچوب آنچه باید باشد بررسی می‌شود، تحصیل دلیل توسط طرفین پرونده کیفری و نیز مرجع رسیدگی‌کننده به آن می‌باشد. تحصیل دلیل، به معنای به دست آوردن و ساختن دلیل است. سیستم قضایی کشور در برخورد با رفتارهای خلاف نظم عمومی و ارزش‌های فردی و اجتماعی و اختلافات موجود در روابط میان افراد، قائل به تفکیک رسیدگی به امور حقوقی و کیفری شده است. بی‌شک هر یک از این دو نوع رسیدگی دارای ویژگی‌ها و خصوصیات خاص خود می‌باشد که البته علت این امر را می‌توان در منشأ و اهداف متفاوت هر یک از این دو عنوان کرد. بنابراین باید گفت هر یک از این دو نوع رسیدگی در کیفیت و نحوه تحصیل دلیل نیز با هم متفاوت هستند و دارای تشریفات خاصی در رسیدگی می‌باشند. دلایل در امور کیفری از اهمیت بیشتری نسبت به امور حقوقی برخوردارند. در واقع، به غیر از اهمیت منافع و حقوقی که محدود کردن آنها در امور کیفری مطرح است، طبع خاص موضوع دلیل نیز بر اهمیت دلایل در این امور افزوده است. اصولاً در امور کیفری، دلایل از قبل آماده نمی‌شوند بلکه بعد از واقعه مجرمانه باید در پی جمع‌آوری آنها بود. همین امر متضمن رعایت اصولی به قرار زیر می‌باشد.

بخش اول: اصل قانونی بودن

دادرسی منصفانه دربردارنده مجموعه‌ای از اصول و قواعد است که جهت رعایت حقوق اصحاب دعوا در رسیدگی به دعوی آنان پیش‌بینی گردیده است. در بستر چنین دادرسی،



دلیل به عنوان مرکز ثقل دعاوی کیفری نه تنها باید خود، مشروع و قانون باشد بلکه روش تحصیل و به کارگیری آن نیز باید تابع اصل مشروعیت تحصیل ادله کیفری باشد. کیفر مجرمان در اجتماع، هرچند یکی از اهداف اساسی آیین دادرسی کیفری است اما این هدف مهم نباید به کارگیری هرگونه ابزار و وسیله‌ای را توجیه نماید چرا که بدون تردید، شیوه‌های غیرقانونی نمی‌تواند متصف به وصف انصاف و عدالت گردند و در چنین وضعیتی، صحبت از دادرسی منصفانه خود ناعادلانه است. دستگاه عدالت کیفری که به دنبال تحقق عدالت و دادرسی منصفانه است، نمی‌تواند فقط به محصول کسب دلیل توجه نموده و از شیوه‌های تحصیل آن غافل گردد. بنابراین نقطه آغاز تضمین دادرسی منصفانه، رعایت اصول و قواعد حاکم بر ادله کیفری به ویژه در مقام تحصیل و به کارگیری آن‌ها در فرآیند رسیدگی‌های کیفری است (تدین و باقری نژاد، ۱۳۹۰، ۲۱۵). در نظام ادله قانونی که می‌توان آن را «اقناع وجدانی قانونگذار» نامید، مقنن دلیل یا ادله قابل قبول و ارزش اثباتی هر یک یا مجموعه‌ای از آنها را پیشاپیش تعیین و دادرسی را در صورت ارائه دلیل یا ادله مورد نیاز و صرف از اعتقاد درونی او، موظف به صدور حکم محکومیت نموده است و در صورت عدم ارائه دلایل مورد نظر مقنن، قاضی مکلف به تبرئه نمودن متهم است و حق ندارد به دلیل دیگر استناد کند (آشوری، ۱۳۹۲، ج ۲، ۲۳۳). در واقع قانونگذار در این نظام از ادله، قواعد ثابتی را تعیین نموده و به دادرس نشان می‌دهد که حکم کیفری خود را بر اساس کدام نسخه از ادله استوار نماید و بر ادله‌ای که مبنای حکم قرار می‌گیرد، چه شرایطی را بار نماید. این قواعد، دادرس را ملزم به رعایت دقیق ضوابط می‌نماید و هنگامی که علم و یقین حاصل در وجدان وی کاملاً منطبق بر قالب فرمول‌های قانونی نباشد، حق اصدار حکم محکومیت را به وی نمی‌دهد. پس قانونگذار از قبل و بر اساس یک برنامه کلی، ارزش اثباتی ادله مختلف را مشخص می‌نماید و در این فرآیند، قاضی فقط باید کوشش نماید به سایر مقررات مربوط به دلایل آگاهی یابد و بنابراین مأموریت عمده‌اش کمک به تحصیل دلایل، بررسی و بازبینی آنها و فراهم نمودن شرایط قانونی لازم برای صدور حکم است (ترخانی، ۱۳۹۰، ج ۱، ۹۷). ریشه‌های نظام ادله قانونی را باید در دوره تجدید حیات حقوق روم که به وسیله حقوقدانان عرفی و با تکیه بر قوانین



ژوستینین^۱ به عمل آمد جستجو کرد که در قرن شانزدهم به اوج تکامل خود رسید. این نظام که در امپراتوری رم و اروپای قرون وسطی متداول بوده است، دادرس را مانند شخصی مسلوب الاختیار فرض نموده است که به مثابه صفحه کلیدی است که اگر برخی دکمه‌های آن را فشار دهند، ضرورتاً هموا به یک روش پاسخ می‌دهد. در نظام ادله قانونی، قواعد ثابتی برای اثبات وقوع جرم و انتساب آن معین شده و دادرس مجبور است به حکم قانونگذار، امر معینی را دلیل بر وجود یا عدم امری بداند و وقوع جرم و صحت انتساب آن را منحصراً از طریق ادله قانونی احراز کند به طوری که گفته شده: قاضی باید طبق دلایل پیش بینی شده در قانون رأی بدهد، هرچند به وقوع جرم و انتساب آن به متهم یقین نداشته باشد (آخوندی، ۱۳۹۴، ج ۴، ۳۸۳). و از قدرت قانونی برای استفاده از تمام وسایل و امکانات تحقیق و کشف حقیقت و توسل به تمام انواع و اقسام ادله اثباتی محروم است و در حقیقت، چون قانونگذار انواع ادله اثبات بزهکاری متهم و ارزش قانونی آنها را تعیین و اعلام نموده و برای آنها، خواه در جهت تأمین براءت مهم و خواه در جهت صدور حکم محکومیت و آثار و نتایجی در نظر گرفته است، کلیه قضات ملزم به تبعیت از آن قرار می‌گیرند. در نظام جزایی اسلام، در جرائم غیرتعزیری نظام قانونی تحصیل دلیل حاکم می‌باشد. با این وجود عده‌ای معتقدند که نظام کسب دلیل در دادرسی کشورمان از نظام اقناع وجدان قاضی و نه نظام قانونی تبعیت می‌نماید و در این خصوص به وظایف ضابطین قضایی در جهت انجام هرگونه اقدامی به منظور اقناع وجدان قاضی و علیرغم در دست داشتن دلیل، اشاره داشته‌اند (ضرابی، ۱۳۹۰، ۱۰۳). بدیهی است، نظام قانونی تحصیل دلیل، به دلیل قرار گرفتن در تنگنا و محدودیت نمی‌تواند به تنهایی نظام مناسبی جهت استقرار یک دادرسی منصفانه تلقی شود. در کشور ما مقررات آیین دادرسی کیفری، به وضوح گویای پذیرش چنین نظامی می‌باشد که البته این امر را می‌توان به عنوان یکی از نواقص بزرگ قانونی کشورمان دانست. لازم به ذکر است که در مقام نظام قانونی تحصیل دلیل، نظام آزاد تحصیل دلیل مطرح می‌باشد. در این نظام محدودیت‌های نظام قانونی کسب دلیل مشاهده نمی‌شود.

^۱ - Justin



بخش دوم: اصل آزاد بودن کسب دلیل

در پرونده‌های کیفری، چون غالباً مقصود، اثبات امور عادی از قبیل ارتکاب اعمال مجرمانه و عناصر مادی و روانی بزه می‌باشد، امکان تهیه دلیل از زمان وقوع جرم وجود ندارد. بنابراین قانونگذار نمی‌تواند برای این نوع دعاوی ادله اثبات پیش بینی نماید. به همین دلیل نظر قالب این است که قاضی باید بتواند از هر راهی که ممکن است اقتاع وجدان حاصل نماید و دست او در تحقیق و تفحص و جمع آوری ادله برای اثبات جرم نسبت به دعاوی حقوقی بارزتر است (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۵، ۷۹). آزادی دلیل را نباید مترادف با لجام گسیختگی نظام دلایل یا آشفتگی ادله دانست. زیرا با وجود پذیرش این اصل، ادله جزایی باید متضمن شرایطی باشد و اصولی را محترم بشمارند. بارزترین این شرایط عبارت است از محترم شمردن حق دفاع متهم و به سخن دیگر دامنه آزادی دلایل تا آنجا گسترش می‌یابد که حق دفاع متهم که خود ممکن است به صورت فعال یا غیرفعال اعمال شود، مخدوش نگردد (پورزند، ۱۳۸۰، ۲۲).

فرضیه آزادی دلیل دارای محدودیت‌هایی است، گرچه کشف حقیقت، هدف و منظور اساسی پرونده کیفری است در عین حال این حقیقت نمی‌تواند به هر وسیله‌ای ولو نامشروع به دست آید. شان و منزلت دستگاه قضایی و احترام به عدالت و حقوق انسانی، مستلزم جلوگیری از به کار بردن وسایلی است که ارزش‌های تمدن بشری را به مخاطره می‌اندازد (گلدوزیان، ۱۳۸۵، ۳۶). در این راستا، قانونگذاران کشورمان در اصول قانون اساسی و قوانین عادی، اصل آزاد بودن تحصیل دلیل را مورد تخصیص قرار داده‌اند. آزادی دلیل در قلمرو آیین دادرسی کیفری بیانگر دو جنبه مکمل یکدیگر است. از یک طرف آزادی دلیل به مفهوم آزادی اشخاص در تهیه و ارائه دلیل در امور کیفری است که تحت عنوان تحصیل آزادانه دلیل شناخته می‌شود. از طرف دیگر، آزادی دلیل به معنای آزادی دادرسان در ارزیابی ادله و پذیرش یا رد آنهاست که تحت عنوان ارزیابی آزادانه دلیل مطرح می‌شود. گفته شده است که در قوانین جزایی کشورمان در جرائم تعزیری اصل آزاد بودن تحصیل دلیل حاکم می‌باشد (زراعت، ۱۳۹۲، ج ۱، ۴۶). بررسی مواد مختلف قانون آیین دادرسی کشورمان بیانگر این نکته است که قانونگذار



در صدد تحصیل اقتناع وجدانی دادرس و صحه گذاردن بر اصل ارزیابی آزادانه دلیل توسط دادرسان است و جز در موارد استثنایی از جمله حدود و قصاص که ادله اثباتی خاصی را پیش بینی نموده است، در مورد سایر جرائم از اصل تحصیل آزادانه ادله، تبعیت نموده است. البته ماده‌ای که صراحتاً بر این دو بعد آزادی دلیل اشاره نماید وجود ندارد (تدین و باقرنژاد، ۱۳۹۰، ۱۰۶-۱۰۷). در توجیه ضرورت پذیرش اصل آزادی در تحصیل دلیل باید به حفظ حقوق طرفین دعوا و نقصان نظام قانونی کسب دلیل استناد نمود.

بخش سوم: اصل مشروعیت دلیل

دلیل در لغت به معنای راهنما و چیزی است که برای اثبات امری به کار برده می‌شود (ابن منظور، ۱۴۱۵ ه، ج ۳، ۲۴۹). همچنین دلیل را به معنای راهنما، راهبر، رهنمون و راه نماینده معنی نموده‌اند (دهخدا، ۱۳۷۹، ج ۲، ۱۹۱). در فرهنگ کامل فارسی، آن را بر معنای گواه، راهنما، نشان، و نیز آنچه برای اثبات امری به کار می‌رود، آمده است (انصاف پور، ۱۳۷۳، ۴۴۵). درباره تعریف ادله از نظر اصطلاح علم حقوق، اتفاق نظر وجود ندارد؛ کارشناسان این فن، هر کدام تعریف خاص خودشان را از این واژه ارائه داده‌اند و برخی تعاریف دیگران را نیز به بوته نقد گرفته‌اند. بنابراین مهمترین تعاریف ارائه شده را در ذیل بیان می‌داریم:

۱- آنچه وجدان دادرس را در اثبات ادعا قانع می‌کند، در علم حقوق اصطلاحاً دلیل نامیده می‌شود (صدرزاده افشار، ۱۳۸۵، ۳).

۲- راهنمای اندیشه را باید دلیل نامید؛ خواه در این راهنمایی وصول به مجهول مورد نظر باشد یا صرفاً وصول به هدف مورد توجه باشد هر چند که مجهول حل نشود. (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۴، ۳۱۲).

۳- دلیل چیزی است که برای اثبات امری در خصوص دعای به کار می‌رود. قوانین که جنبه اثباتی دارند و کاشف از امری می‌باشند دلیل نامیده می‌شود (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۴، ۳۰۹).



۴- ادله اثبات دعوا در مراجع قضایی به کار می‌رود و ادعای مدعی را می‌تواند اثبات کند (حسینی نژاد، ۱۳۸۹، ۷).

قانون مدنی ایران نیز در تعریف دلیل در ماده ۳۵۶ مقرر نموده است: «دلیل عبارت است از امری که اصحاب دعوی برای اثبات دعوا یا دفاع از دعوی به آن استفاده می‌نمایند».

اقامه دعوی از سوی قدرت عمومی علیه کسی که بیگناهی او به موجب اصل براءت مفروضی است و محکوم کردن او به مجازات با توسل به هر شیوه و وسیله‌ای با نام و عنوان «دلیلی» پذیرفته نیست. چنین عملکردی نه فقط با موازین عدالت سازگاری ندارد، بلکه راه حلی است که گرچه در کوتاه مدت شاید نتایجی را دربرداشته باشد، ولی در دراز مدت توالی فاسد آن در نهایت متوجه دستگاه عدالت کیفری و جامعه شده و به استناد شواهد تاریخی، بی‌اعتمادی شهروندان به دستگاه قضایی و موجبات توسل آنان به انتقام خصوصی را فراهم خواهد آورد (ترخانی، ۱۳۹۰، ج ۱، ۱۵۲). دولت حافظ و ضامن نظم عمومی و حقوق اجتماعی افراد است و باید حقوق اساسی شهروندان را به ویژه در تعاملات خود با مراجع دادگستری تأمین و تضمین نماید، چرا که شهروندان در سایه دولت قانونمند می‌توانند از یک زندگی خوب و مطلوب برخوردار باشند. در یک دولت قانونمند، هدف نمی‌تواند با هر وسیله‌ای توجیه شود و تعادل بین کارآیی سیستم کیفری و تضمینات حقوق بشری، همواره باید برقرار باشد. وجود عدالت اجتماعی و احساس امنیت و آزادی که شهروندان در پناه دولت قانون مدار احساس می‌کنند، اعتماد عمومی آنها را افزایش می‌دهد و تقویت این اعتماد عمومی می‌تواند در پناه حفظ و صیانت از حقوق افراد تبلور یابد. یکی از مهمترین حقوق اجتماعی افراد حفظ کرامت انسانی و رعایت آزادیهای فردی است که برای دست یازیدن به عدالت اجتماعی به آن نیازمندیم. متهم نیز به عنوان جزیی از اجتماع انسانی دارای حقوقی است که یکی از آنها، تحصیل ادله علیه او به شیوه‌ای کاملاً مقبول و انسانی که جامعه آن را پذیرفته باشد و همچنین سعی در تحصیل ادله، له او در راستای حفظ اصل براءت است. دادرسی نه هدف، که خود وسیله‌ای است برای تشخیصی اتهامات روا از ناروا، بنابراین در این زمینه



تردیدی نیست که رعایت کرامت انسانی، حقوقی بشر و بویژه شخصیت افراد، هر چند متهم و رعایت حتوی دفاع وی باید هدایت کننده قانونگذاران و قضات در تدوین و اجرای مقررات مربوط به ادله اثبات دعوی کیفری به منظور تضمین یک دادرسی عادلانه باشد (آشوری، ۱۳۹۲، ج ۲، ۱۹۷-۱۹۸). در جمع آوری و تحصیل ادله، شرایط تحقیق باید به گونه‌ای باشد که از یک طرف، اراده آزاد افراد حفظ گردد و کرامت و منزلت انسانی آنها مصون از تعرضی باقی بماند و از طرف دیگر، شان و اعتبار دست اندرکاران عدالت کیفری زیر سؤال نرود. در اینجا است که اصل قانونی بودن که به عنوان یکی از مهمترین اصول کیفری در قوانین کشورهای متمدنی دنیا به حساب می‌آید، قلمرو خود را به بحث دلیل گسترش داده است. قانونگذار در پرتو این اصل و به کمک رویه قضایی و آموزه‌های علمای حقوق، کوشیده است به تعیین ادله معتبر و مشروع (ولو در جرائم خاصی) و نفی ادله نامشروع و غیرقانونی اقدام نماید. همچنین، در راستای رعایت کرامت انسانی و احترام به حقوق دفاعی اشخاص متهم، در هنگام کسب دلیل راه کارهای لازم را ارائه نموده و با تعیین قواعد و مقرراتی، مقابل اعمال خودسرانه و تنزل جایگاه و اعتبار مجریان عدالت کیفری ایستادگی نماید. همانطور که گذشت، بدیهی است که در این راه، یعنی تعیین ادله مشروع و معتبر و قانونمند نمودن نحوه تحصیل دلیل، نظرات علمای حقوق (دکترین) و خط مشی رویه قضایی حائز اهمیت و حیاتی است؛ چرا که در پرتو این دو مهم است که می‌توان به دقت ادله معتبر را از ادله نامعتبر و شیوه‌های مشروع تحصیل دلیل را از طرق نامشروع بازشناخت. کمترین بی دقتی در رعایت سلامت حقوقی دلیل، می‌تواند تحت عنوان نقض حقوق دفاعی متهم که از مصادیق مهم نقض حقوق بشر است، محکوم شود. اما نکته‌ای را که در این خصوص نباید فراموش کرد، این است که رویه قضایی که در بسیاری از کشورهای دنیا مانند فرانسه، یکی از اساسی‌ترین سازنده‌های حقوق به شمار می‌رود و در بسیاری از موارد طرح اولیه قوانین را در اذهان قانونگذار ترسیم می‌کند، در حقوق ایران غایب است و حتی دکترین نیز با تاسی از رویه قضایی، مهر سکوت بر دهان دارد و جز در برخی موارد، از آن چیزی مشاهده نمی‌شود. همانطور که گذشت، دلیل وسیله اثبات واقعیت و کاشف حقیقت است و این کشف حقیقت



فقط در خدمت تأمین منافع خصوصی افراد زیان دیده نمی‌باشد و به این قلمرو محدود نمی‌گردد، بلکه از آنجا که ارتکاب جرائم، موجبات اخلال در نظام جامعه و امنیت عمومی را فراهم می‌کنند، لذا کشف حقیقت، حمایت از منافع و مصالح عمومی اجتماع را نیز لحاظ می‌کند. گرچه کشف حقیقت، هدف و منظور اساسی پرونده کیفری است، در عین حال، این حقیقت نمی‌تواند به هر وسیله‌ای ولو نامشروع به دست آید. شان و منزلت دستگاه قضایی و احترام به عدالت و حقوق انسانی مستلزم جلوگیری از به کار بردن وسایلی است که ارزش‌های اساسی تمدن بشری را به مخاطره می‌اندازد. این کشف حقیقت می‌طلبد تا از یک طرف، ادله معتبر و مشروع از سوی قانونگذار و در صورت ضرورت، از طریق رویه قضایی معلوم گردد تا اصحاب دعوا از تحصیل و ارائه ادله فاقد ارزشی قضایی امتناع ورزند و از طرف دیگر، شیوه‌ها و طرق صحیح تحصیل ادله مشروع و معتبر و ضوابط خاص لازم‌الرعایه ناظر بر آنها و یا حداقل طارق غیرمشروع تحصیل ادله از سوی قانونگذار و رویه قضایی بیان گردد تا از توسل به روش‌های غیرقانونی و مذموم در تحصیل و ارائه دلیل اجتناب شود. اصلی احترام به کرامت بشری اقتضاء می‌کند تا کلیه شیوه‌های خشونت بار جسمی یا روانی در تحصیل دلیل ممنوع گردد و حقوق دفاعی اشخاصی به بهانه سوع استفاده از آزادی دلیل یا ضرورت‌های نظم عمومی خدشه دار نگردد؛ به ویژه که با پیشرفتهای علمی، خطر عدم رعایت حقوق بشر در تحصیل ادله به مراتب فزونی یافته است (جباری، ۱۳۹۲، ۱۵).

هر چند در دعاوی کیفری اصل تحصیل آزادانه دلیل، پذیرفته شده است و بنابر این اصل می‌توان با توسل به انواع و اقسام ادله، مبادرت به اثبات جرم نمود، ولی این اصل در مواجهه با اصلی مشروعیت تحصیلی دلیلی به منظور صیانت از حقوق افراد و احترام به دستگاه عدالت کیفری، محدود شده است؛ به این صورت که اولاً فقط ادله‌ای قابلیت استناد یافته‌اند که مشروع باشند یعنی از سوی قانونگذار یا رویه قضایی ممنوع اعلام نشده باشند و ثانیاً این ادله مشروع و قانونی از طرق و شیوه‌های مشروع تحصیل شده باشند. بنابرین، اگرچه می‌توان با توسل به انواع و اقسام ادله (قانونی)، مبادرت به اثبات جرم نمود، اما به هر طریق و شیوه‌ای نمی‌توان



متوسل شد، به عنوان مثال، اقرار دلیل قابل قبولی است اما اقراری که با اعمال شکنجه اخذ شده باشد مطرود است. اصل سی و هشتم قانون اساسی به صراحت بر این مهم تاکید دارد: «هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار با کسب اطلاع ممنوع است، اجبار شخصی به شهادت، اقرار یا سوگند مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است». اصلی آزادی در تحصیل دلیل در گام نخست به دنبال تضمین امنیت عمومی و حقوق اجتماع است ولی نباید فراموش کرد که به همان میزان که امنیت عمومی حائز اهمیت است، امنیت شخصی و حقوق فردی نیز مهم و قابل توجه است؛ در واقع برای تضمینی همین امنیت شخصی که اجازه حمایت از شهروندان در مقابل استبداد و خود رأی دولتمردان را می‌دهد، است که باید جستجوی ادله با رعایت اصلی قانونی بودن یعنی با رعایت مجموعه قواعد حقوقی که اجتماع را ساماندهی می‌کند، همراه باشد (ترخانی، ۱۳۹۰، ج ۱، ۱۵۴). به همین علت است که معمولاً به دنبال قاعده آزادی دلیل، بحث مشروعیت شیوه تحصیل دلیل مطرح می‌گردد و هرگونه دلیل غیرقانونی را محکوم می‌کند. مشروعیت که گاه از آن تحت عنوان «رعایت صحت و امانت» یاد می‌شود، مفهوم مطلق نیست. تحول این مفهوم در طی قرون متمادی که تا امروز نیز امتداد یافته است (تحول روی محور زمان) و نیز از مکانی به مکان دیگر (تحول روی محور مکان) گویای آن است که مشروعیت نسبی است. اما آنچه که در بدو امر از مشروعیت فهمیده می‌شود، «عمل مطابق با قانون» است (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۴، ۹۵۳). ولی ارائه تعریف برای چنین مفهومی بسیار دشوار است و شاید به همین لحاظ است که قانونگذاران در این راه قدم نمی‌گذارند و خود را به دست ناهمواریهای اجتناب ناپذیر این مسیر نمی‌سپارند. در عوض، آموزه‌های ارائه شده توسط علمای حقوق و نیز رویه قضایی در ایضاح این موضوع نقش مهمی داشته است. به همین لحاظ، درک مشروعیت نحوه تحصیل دلیل با جستجو و کنکاش در ارای مختلف و تورق مجموعه‌های رویه قضایی ممکن است. این مفهوم در واقع بسان شکلی است خمیری که از دیرباز در دست اقباضات پیکر تراش قرار گرفته، هر روز متحول می‌شود و بر ظرافت آن افزوده می‌گردد، اما هنوز طرح ثابتی به خود نگرفته است، با این حال، خطوط اصلی چهره آن مشخص شده است (پورزند، ۱۳۸۰، ۲۶). این خطوط همانا احترام به شخصیت



انسان و حفظ اعتبار دادگستری است. بحث مشروعیت یا تبعیت از قانون قلمرو خود را معطوف به موضوع دلیل و نحوه تحصیل آن نموده است. هنگامی که سخن از دلیل مشروع به میان می‌آید، منظور ادله‌ای است که قانونگذار یا رویه قضایی آنها را ممنوع ندانسته باشد؛ هر چند در امور کیفری، برخلاف امور حقوقی، ادله احصا نشده‌اند، ولی قانونگذار یا در برخی جرائم، اثبات جرم را با تکیه به ادله خاصی میسور دانسته است یا با تعیین ضوابط و قواعد خاصی در باب ادله، انطباق ادله ارائه شده با این ضوابط و قواعد را خواستار شده است. مقام تعقیب اعم از دادستان یا شاکی خصوصی باید ادله‌ای را در مرجع کیفری ارائه کنند که مشروع و معتبر باشد. پس همه اشخاصی اعم از مقامات قضایی و شاکیان خصوصی ملزم به تبعیت از اصلی مشروعیت دلیلی هستند و نمی‌توانند ادله‌ای که قانونگذار یا رویه قضایی آنها را منع کرده است مانند اوردالی، دوئل و هیپنوتیزم را به عنوان دلیلی مدعای خود یا اثبات مجرمیت متهم به پیشگاه دادگستری ارائه کنند. ارائه دلیلی به ظاهر قانونی و مشروع، چنانچه به طرق نامشروع و غیرقانونی، تحصیل شده باشد و یا به عبارت دیگر، رعایت امانت در تحصیل آن نشده باشد، در برخی موارد، سبب سلب ارزش اثباتی آن دلیل می‌گردد. عدم احترام به تمامیت جسمانی افراد و نقض حریم خصوصی زندگی آنها یا برانگیختن فرد به ارتکاب جرم و توسل به مکر و خدعه در تحصیل دلیل امری مذموم و ناپسند تلقی می‌گردد و چنانچه ادله پیشین و فرایند دادرسی را تحت تأثیر قرار نداده و آنها را از درجه اعتبار ساقط نسازد، حداقل فی نفسه می‌تواند فاقد ارزش قانونی به حساب آمده و از اعداد ادله معتبر خارج گردد. توجه به این نکته که علی‌رغم عدم رعایت مشروعیت در تحصیل دلیل، در برخی موارد، ادله قانونی و مشروع تحصیلی را از اعتبار نمی‌اندازد و قدرت اثباتی آنها را در پیشگاه مرجع کیفری حفظ می‌نماید، بحث نسبی بودن مشروعیت در تحصیلی دلیلی را بهتر نشان می‌دهد. در اینجاست که نقشی رویه قضایی و دکتربین بیشتر جلوه می‌کند که تعیین حدود و ثغور مشروعیت یا عدم مشروعیت یک شیوه در تحصیل دلیل از لابه‌لای نظرات علمای حقوق و آرای قضایی، معلوم و مشخص می‌گردد (آشوری، ۱۳۹۲، ج ۲، ۲۲۲). اما آنچه که در اینجا می‌توان به طور خلاصه به آن اشاره کرد این است که الزام به تحصیل مشروع ادله فقط به مقامات دولتی و نه شاکیان خصوصی تحمیل



می‌گردد، بنابراین فقط این مقامات دولتی و قضایی هستند که ملزم به رعایت اصلی صحت و امانت داری در تحصیلی دلیلی‌اند چرا که آنها تابع قانون آیین دادرسی کیفری و الزامات آن هستند و اجرای این قواعد و مقررات برعهده آن‌هاست. مشروعیت یا قانون محوری در تحصیل دلیل، هرچند به عقیده برخی حقوقدانان توجه به راههای مناسب کسب دلیلی است ولی این راههای مناسب کسب دلیل باید با خطر اجتماعی ناشی از جرم در تناسب باشد و همین امر نیز بیانگر نسبی بودن مشروعیت است. به عبارت دیگر، گاه طریقی که برای تحصیل دلیل یک جرم با درجه اهمیت پایین، روشی نامشروع به شمار می‌رود، همان طریق برای جرم دیگری با اهمیت بیشتر، روشی مطلقاً مشروع تلقی می‌گردد (گلدوزیان، ۱۳۸۵، ۹۹۹).

با این وجود، اصل تناسب شیوه تحصیل دلیل با اهمیت جرم ارتكابی را نباید تا آنجا پیش برد که به نوعی مورد استفاده توجیه‌گرانه برای طرق غیر مشروع جمع‌آوری دلیل قرار گیرد، به این معنی که اصلی یاد شده هرگز نمی‌تواند به کارگیری داغ و درفش‌ری را به بهانه اهمیت فراوان جرم ارتكابی توجیه نماید؛ لذا هر مرجعی که مسئول تحصیلی ادله کیفری شناخته می‌شود ناگزیر است تا در این مسیر حقوقی جهانی متهم را محترم بشمارد و از مرزبندی‌های به رسمیت شناخته شده تجاوز ننماید (پورزند، ۱۳۸۰، ۳۲). تحصیل و ارائه دلیل در فرایند دادرسی کیفری می‌تواند توسط دو نظام متفاوت مطرح گردد: نظام آزادی دلیل و نظام ادله قانونی سه قاعده برای تفکیک این دو نظام وجود دارد: در نظام آزادی ادله، جستجوی دلیلی می‌تواند از هر طریق و شیوه‌ای صورت پذیرد؛ ادله دارای سلسله مراتب نیست و قاضی به ادله ارائه شده، وابسته نیست. برعکس، در نظام ادله قانونی، اصحاب دعوا فقط مجاز به ارائه ادله‌ای هستند که توسط قانون تعیین شده است و ادله دارای سلسله مراتب است به گونه‌ای که برخی ادله بر ادله دیگر تفوق و برتری دارد و قاضی به محتوای دلیل وابسته است و نمی‌تواند آنرا نادیده بگیرد. در سیستم حقوق کیفری بسیاری از کشورها از نظام نخست تبعیت شده است. در این نظام، در فرایند دادرسی کیفری، اثبات اموری که به وقوع پیوسته‌اند با توسل به انواع ادله با ماهیت‌های متفاوت امکانپذیر است و در ارائه دلیل، علی‌الاصول، هیچگونه محدودیتی، جز آنچه که در



برخی موارد، قانونگذار یا رویه قضایی پیش بینی کرده است، وجود ندارد. از این موضوع، تحت اصل «ادله ازاد» یا «ازادی ادله» در امور کیفری نیز نام برده شده است که باید از اصل «ارزیابی آزادانه دلیل» تفکیک شود (طاهری بجد، ۱۳۸۹، ۳۰۲). موضوع اساسی در دعاوی کیفری کشف حقیقات و شناسایی متهم واقعی است. بنابراین قانون نباید ادله قابل ارائه نزد دادرسی را محدود سازد، بلکه باید در چارچوب دعاوی کیفری، اجازه توسل به انواع ادله برای اثبات اموری که به وقوع پیوسته‌اند را ممکن سازد، چرا که دلیل در امور کیفری به عنوان ترسیم شیوه وصول به واقعیت اعمال یا تلاشی اصحاب دعوا برای ایجاد یقینی و اقناع در روح دادرس یا حتی هم سنگ با واقعیت معرفی شده است و این مهم، برخلاف امور حقوقی به راحتی قابل تحقق و دستیابی نیست. نخست به این علت که ماهیت اعمال جنایی که گاه از آن به عنوان ضد دعوا یاد می‌شود، مقتضی اجرای اصل تحصیل آزادانه دلیل است چرا که برخلاف امور حقوقی که طبیعت آن اجازه می‌دهد تا اصحاب دعوا به راحتی و پیش از ایجاد هرگونه دگرگونی در روابط حقوقی خود و قبل از وقوع هرگونه اختلافی، نسبت به تحصیل دلیل، اقدام نمایند، در امور کیفری با یک عمل غیرقانونی و مجرمانه مواجه هستیم و تصور این نکته که طرفین بتوانند از قبل احتیاط لازم را به منظور تحصیل دلیل به عمل آورند، چندان منطقی به نظر نمی‌رسد و بدیهی است تا زمانی که جرمی به وقوع نپیوسته باشد یا شروع به ارتکاب آن نشده باشد، اثبات عناصر مادی و روانی آن نیز ناممکن است. به عبارت دیگر، برخلاف امور مدنی، امکان تحصیل دلیل از پیش ممکن نیست؛ دوم اینکه، پس از وقوع جرم، علاوه بر اینکه غالباً واقعیت و چگونگی موضوع در پرده ابهام قرار می‌گیرد، بزهکار تمامی تلاش خود را به کار می‌بندد تا جرم و آثار آن که احتمالاً مبین انتساب جرم به اوست را مخفی نگاه دارد و یا از بین ببرد. در چنین شرایطی، اگر سیستم عدالت کیفری نتواند به هر شیوه‌ای برای اثبات جرم متوسل گردد، کارآیی خود را از دست می‌دهد و در مقابل بزهکاران خلع سلاح خواهد شد. بنابراین، ضرورت مبارزه مؤثر علیه بزهکاری، پذیرش آزادی دلیل را توجیه می‌کند و «منفعت عمومی که وابسته به کشف جرائم و شناخت مرتکبان و محکومیت مجرمان است، وجود و اجرای یک چنین نظام اثباتی را برای تسهیلی اجرای واکنش اجتماعی علیه



بزهکاری خواستار است (طاهری بجد، ۱۳۸۹، ۳۰۳). سوم اینکه، از یک طرف، در دادرسی کیفری بیش از هر چیز، دستیابی به واقعیت یا حقیقت مادی مطلق مد نظر است و این هدف با بسنده کردن به یک سری ادله محدود هرگز تأمین نمی‌گردد. به عبارت دیگر، هرگاه قاضی کیفری را ملزم نماییم تا رأی خود را صرفاً براساس تعداد محدودی از ادله که ارزشی اثباتی آنها از پیش تعیین شده، صادر نماید، در این صورت نمی‌توان اطمینان یافت که دادرسی به حقیقت مادی دست یافته است و مدعی اجرای عدالت گردد. از طرف دیگر، اگر بنا باشد تا جرائم فقط با تعداد محدودی از ادله اثبات گردند، بسیاری از مجرمان خطرناک به راحتی از چنگال عدالت فرار می‌کنند و بسیاری از جرائم هرگز اثبات نخواهند نمود. جدای از اینکه محدود کردن قوای عمومی و ماموران اجرای عدالت کیفری به تعداد محدودی از ادله برای اثبات جرم و انتساب آن به بزهکار در مقابل مجرمانی که انواع و اقسام شیوه‌ها و طرق را برای امحای آثار جرائم ارتكابی به کار می‌بندند، برخلاف مصلحت عمومی و منافع اجتماعی است. آزادی دلیل در قلمرو آیین دادرسی کیفری بیانگر دو جنبه مکمل یکدیگر است: از یک طرف، آزادی دلیل به مفهوم آزادی اشخاصی در تهیه و ارائه دلیل در امور کیفری است که تحت عنوان تحصیل آزادانه دلیل شناخته می‌شود. تحصیل دلیل به معنای مجموعه عملیات مادی است که توسط آن، عناصر مبین ارتكاب جرم و انتساب آن به متهم، جمع آوری و به دادرسی کیفری ارائه می‌گردد؛ از طرف دیگر، آزادی دلیل به معنای آزادی دادرسان در ارزیابی ادله و پذیرش یا رد آنهاست که تحت عنوان ارزیابی آزادانه دلیل، مطرح می‌شود. دادرسی در کمال آزادی، ارزش ادله ابرازی را ارزیابی نموده و در رد یا قبول آنها مختار است و با استفاده از تمامی وسایل و امکانات، اقدام به کشف حقیقات و انشای رأی براساس اعتقاد باطنی خود می‌نماید و به همین علت، گاه از این اصل، تحت عنوان «سیستم اقتناع وجدان» دادرس یاد می‌شود. پس، آزادی دلیل در؛ اصحاب دعوا و آزادی دادرسان است. اصل تحصیل آزادانه دلیل اصولاً مبتنی بر قابلیت پذیرش هر نوع دلیل است و هیات عمومی دیوان عالی کشور ایران نیز «به طور کلی در مقام صدور حکم به ارتكاب جرم، فقط دلایل و شواهد اقتناع کننده را معتبر دانسته» و بر حصول علم و ضرورت توجه به طرق قانونی اثبات جرم تاکید



نموده است. کمیسیون آیین دادرسی کیفری معتقد است «در امور جزایی، مدارک و دلایل احصاء شده و محدود نیست و قاضی تحقیق یا دادرس دادگاه جزایی در کشف حقیقات و حصول یقین و وصول به حقیقت از هر امر و نشانه‌ای می‌تواند به عنوان دلیل و مدرک استفاده کند و ارزش دلایل هم با تطبیق با اوضاع و احوال خاصی هر مورد، بسته به نظر قاضی است».

بخش چهارم: اصل برائت

برائت در لغت در معانی زیر آمده است: «وارهیدگی از گناه، عیب و جز آن، تخلص و رهایی از شبهه، بی‌زاری از چیزی پاک شدن از عیب و تهمت، تبرئه شدن، خلاص شدن از قرض و دین، دوری، رهایی بی عیب و نقص تشخیص داده شده، بی گناه تشخیص داده شده تنزیه کردن، دور بودن از رزایل، از باطل و دروغ و تهمت به دور بودن رهایی از اتهام، گناه و حيله قانونی، عاری بودن، فقدان تجربه و کاردانی، علم و آگاهی کسی که بی گناه است و... (دهخدا، ۱۳۷۹، ۵۹۸). در ترمینولوژی حقوق اصل برائت به این صورت تعریف شده است: «هر امری که توجه شخص مستلزم نوعی زحمت یا زیان یا سلب آزادی و یا ایجاد مضیقه باشد در صورتی که توجه آن به شخص محل تردید باشد باید آن شخص را از آن کلفت و زحمت بری نمود، زیرا بدون دلیل قاطع، تحمیل کلفت و زحمت به اشخاص روانیست. از این معنی به اصل برائت تعبیر می‌شود» (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۵، ۴۹).

اما منظور از اصل برائت به معنای مختصر همان فرض بی گناهی متهم است. برائت یعنی اصلی که عدم تکلیف را اظهار می‌نماید و شخص را از تردید و شک خارج می‌سازد. دلیل حجیت برائت قاعده عقلی «قبح عقاب بلایان» است. قاعده‌ای عقلی که زمان و مکان و شرع و قانون تأثیری در آن ندارد. هنگامی که قانون اساسی در اصل ۳۷ مقرر می‌دارد اصل بر برائت است و هیچ کس در برابر قانون مجرم شناخته نمی‌شود مگر اینکه جرم او در دادگاه صالح به اثبات برسد این نتیجه حاصل می‌شود که در امور جزایی متهم و در امور حقوقی مدعی علیه لازم نیست دلیلی بر برائت خود بیاورند، زیرا در سایه همین اصل قرار دارند. در همه سیستم‌های حقوقی این اصل مورد قبول قرار گرفته و بار دلیل را بر دوش مدعی قرار داده



است. مدعی کسی است که در مقام اثبات امری برخلاف اصل برائت اقدام می‌کند. اعمال این اصل در مسائل حقوقی مورد تردید نیست و تکلیف داریم هر ادعایی را که فاقد دلیل باشد بی مورد تلقی کنیم و هر اتهامی را که فاقد دلیل باشد بی مبنا بشناسیم. کاربرد اصل برائت در محاکم حقوقی و جزایی به طور ویژه مورد قبول قرار گرفته است (مدنی، ۱۳۸۵، ۳۸).

این اصل به نفع هر متهمی اعم از اینکه برای اولین بار مرتکب جرم گردیده یا مشمول تکرار جرم باشد جاری است به طوری که در تمامی طول دادرسی تا زمانی که یک تصمیم قانونی و قطعی مجرمیت بزهکار را به رسمیت نشناخته باشد اصل برائت حاکمیت دارد (گلدوزیان، ۱۳۸۵، ۱۹). در موردی که وجود تکلیفی مورد تردید است خواه در برابر عموم یا جامعه باشد یا در برابر شخصی معین اصل این است که تکلیف ودینی وجود ندارد و آنکه مدعی وجود حقی که بر ذمه دیگری است باید دلیل بدهد و گرنه محکوم می‌شود و آزادی خواننده دعوی از قید تعهد و تکلیف مصون می‌ماند. این اصل در تمام شاخه‌های حقوق عمومی و خصوصی و بین المللی اعتبار دارد و کاربرد آن را نباید محدود به بخش معینی کرد. به عنوان مثال اگر تردید شود که آیا قانون ارتکاب یا خودداری از عملی را جرم می‌داند یا باید آن را در زمره کارهای مباح آورد، اصل برائت ایجاب می‌کند، که کار مورد شبهه مباح فرض شود. همچنین هرگاه اتهام ارتکاب جرمی متوجه کسی شود اصل برائت او را بی گناه فرض می‌کند تا دلیل قاطعی بر ارتکاب جرم به دادگاه ارائه شود و دادرس را قانع کند. به همین جهت اصل برائت امروزه یکی از ابزارهای مهم حمایت از حقوق بشر و به ویژه متهمان است (کاتوزیان، ۱۳۹۳، ۲۰۵). اصل برائت در امور کیفری را می‌توان از فروع این قاعده فقهی دانست که هرگاه در مشروع یا حرام بودن عمل یا رفتاری تردید وجود داشته باشد باید رفتار فرد را مشروع تلقی کرد. اما این اصل با اصل برائت در اصول فقه متفاوت است. شاید معادل‌سازی نامتناسبی که از سوی مترجمین برای ورود این نهاد از حقوق فرانسه به ایران صورت گرفته است در خلط معنی بی تأثیر نباشد چرا که در حقوق سایر کشورها و اسناد بین‌المللی فرض برائت آمده است و ترجمه آن به اصل برائت شائبه یکی بودن این نهاد با اصل برائت موجود در فقه را موجب



گردیده است. به هر حال باید از جمود و وسواس در لفظ اجتناب کرد و در اهمیت این موضوع سخن گفت که امروزه براءت از اصول مشترک حقوقی کشورهای مرفعی جهان به شمار می‌رود و بر اساس آن فرض بر بیگناهی متهم است و مرجع قضایی مکلف به ارائه دلیل و اثبات خلاف آن است و متهم تکلیفی به اثبات بیگناهی خود نداشته و حتی می‌تواند سکوت کند (صادقی، ۱۳۹۰، ۷۴). در خصوص قلمرو اجرای اصل براءت بین حقوقدانان اختلاف نظر وجود دارد. برخی معتقدند که اجرای این اصل فقط محدود به دادرسی می‌شود. به عبارتی برخی از حقوقدانان عرصه و قلمرو اصل براءت را مورد تشکیک قرار داده‌اند. از آن جمله می‌توان به عقیده پرفسور فرانسواکلر^۱ اشاره نمود. از دیدگاه این حقوقدان سویسی اصل براءت ناظر به قواعد اثبات دعوی کیفری است منظور از آن این است که قبل از محاکمه و رعایت اصول دادرسی نمی‌توان با متهم همانند محکوم رفتار کرد. به عبارت دیگر، اصل براءت فقط ناظر بر ضرورت رعایت «حق دفاع متهم» در طول رسیدگی از سوی مقامات قضائی است و ضرورت تأمین با اصل براءت ندارد (سرمدت بناب، ۱۳۸۷، ۲۶-۲۷). دیگران اعتقاد دارند که اجرای اصل براءت شامل همه مراحل دادرسی است و نمی‌توان اعمال آن را منحصر به مرحله صدور حکم دانسته به اعتقاد دسته اخیر اصل براءت کیفری به معنای استمرار بخشیدن به آثار اصل حفظ کرامت انسان و مصون بودن افراد جامعه از هرگونه تعرض و آثار آن مگر به واسطه وجود یک محکومیت قانونی قطعی و لازم الاجراست (سرمدت بناب، ۱۳۸۷، ۲۷). به عبارت دیگر اصل براءت در این مفهوم بدین معنی است که مجموعه اجزای یک نظام قضایی، اداری و اجتماعی جهت حاکمیت بخشیدن به مصونیت افراد باید با یکدیگر هماهنگ و همگون باشند. در چنین فرضی روح حاکم بر جهت گیریها و عملکردهای واقعی حاکم بر اجزاء یک سیستم اجتماعی و حقوقی، عینیت بخشیدن به فرض بی گناهی متهم را قوت می‌بخشد، مگر آنکه یک حکم قطعی و لازم الاجراء که مجرمیت فرد را به اثبات برساند جایگزین فرض بی گناهی یا اصل براءت شود (شاملو، ۱۳۸۳، ۲۸۰). اصل براءت با معنای گسترده‌ای که در حقوق

1- François Keller



ما پیدا کرده است، مبنای بسیاری از اصول دیگر قرار می‌گیرد، چنان که اصل مباح بودن کارها، اصل صحت قراردادها، اصل حاکمیت اراده و آزادی قراردادها و اصل تکمیلی بودن قوانین از موارد اجرای اصل کلی برائت است (کاتوزیان، ۱۳۹۴، ۴۲۶). مطابق اصل اباحه هرگاه در مقام منع یا جواز چیزی یا عملی شک کنیم اصل بر جواز آن است. مطابق اصل مذکور که از اصول عقلی و عملی است انسان حق هرگونه دخل و تصرف در دنیای خارج را دارد مگر آنکه دلیلی بر منع آن وارد شده باشد. اصل عدم که از جمله اصول عقلی است بیان می‌دارد که فرض بر عدم هر چیزی است مگر آنکه وجودش ثابت گردد. مطابق این اصل امور عدمی قابل اثبات نیستند، بلکه وجود اشیاء و امور باید اثبات گردد. بنابراین اصل بر عدم ارتکاب اعمال مجرمانه است، مگر آنکه وقوع عملی ممنوع و مجرمانه بودن آن ثابت گردد (شاملو، ۱۳۸۳، ۲۷۱). قاعده درء در جرائم و مجازات‌های حدی جریان می‌یابد. براساس این قاعده اگر در مسیر اثبات حدی از حدود الهی شبهه و ابهام وجود داشته باشد مجازات حد ساقط می‌شود. براساس روش تفسیر قوانین جزایی در فقه جزایی اسلام و حقوق جزای عرفی، موارد مشکوک و مصادیق مورد تردید از شمول مقررات جزایی خارج است. چنانچه اشاره شد به لحاظ شرعی با توجه به قاعده تدرء الحدود بالشبهات تفسیر نصوص جزایی نیز مبتنی بر احتیاط و تخفیف است. در حقوق کیفری نیز قاعده تفسیر مضیق قوانین جزایی که نتیجه آن تفسیر شک به نفع متهم است، مانع از تعمیم حکم ماده مزبور به مصداق مشکوکی چون ترک واجب می‌شود (حبیب زاده، ۱۳۸۳، ۱۴). از آنجایی که اثبات جرم و تحقیق محکومیت کیفری در هیچ نظام حقوقی بدون وجود دلیل امکان پذیر نیست. لذا بطور یقین دلایل در حقوق جزا نقش اساسی داشته و به لحاظ اهمیت فوق العاده آن، بخش عمده‌ای از مباحثات علمی در زمینه مسائل کیفری به تحلیل اصول و قواعد آن اختصاص یافته است در بین قواعد حاکم بر دلایل کیفری آنچه بیشتر به بحث و اظهار نظر علمی انجامیده است، مساله وظیفه اقامه دلیل در دعوی کیفری است که تلفیق آن در همه موارد با اعمال اصل برائت یا فرض بی گناهی متهم در اجرای عدالت کیفری به سهولت امکان ندارد. راه حل‌های دکترین و رویه قضایی موجود در سطح نظام‌های مختلف حقوقی معاصر، نتوانسته روشی منطبق با اصول و موازین حقوق کیفری روز و



پذیرا در همه سیستم‌های دادرسی فعلی عرضه کند تا نهایتاً یقین و اعتقاد قاضی در تصمیم قضایی دستخوش بی ثباتی نگردد (خزائی، ۱۳۸۷، ۱۲۷-۱۲۸).

بخش پنجم: اصل برابری سلاح

امروزه معیارهای حقوق بشری در تمام جوانب و وجوه حقوق داخل شده و موجب تیسیراتی عمده در رشته‌های حقوقی شده است. یکی از مهمترین شاخه‌های حقوق که متأثر از حقوق بشر است، آیین دادرسی کیفری است. این تأثیر موجب پیدا شدن مفهوم دادرسی عادلانه یا منصفانه شده است که خود در بطن مفهومی وسیعتر به نام حاکمیت قانون قرار دارد. در این بین، یکی از اصول مهم دادرسی عادلانه، اصل تساوی سلاح‌ها است. تساوی سلاح‌ها، به معنی برابری امکانات طرفین رسیدگی حقوقی یا کیفری، در دفاع از خود است. طرفین دعوا باید از امکانات برابر برخوردار باشند. حساسیت این موضوع در دعاوی کیفری بیش از دعاوی مدنی است؛ چرا که اصل ترافعی بودن محاکمات در دعاوی مدنی، مانع از خدشه جدی بر اصل مزبور می‌شود. اصل تساوی سلاح‌ها در رسیدگی‌های کیفری از اهمیت به سزایی برخوردار است، زیرا در اغلب موارد، قدرت عمومی به حمایت از بزه دیده و جامعه برخاسته و تمامی توان خود را به کار می‌بندد تا اتهام را اثبات کند. در چنین مواردی گر چه همواره این تردید وجود خواهد داشت که چگونه می‌توان سلاح‌های دو طرف رسیدگی (قدرت عمومی و متهم) را مساوی کرد، ولی با این وجود تمام تلاش‌ها باید به کار گرفته شود تا از شدت این نابرابری ضروری و طبیعی کاسته شود (هداوند و آقایی طوق، ۱۳۸۸، ۲۳۸). اتهام جرم معمولاً از طرف دادستان به متهم وارد می‌گردد. این نهاد جزء قدرت حاکمه می‌باشد پس در یک دعوی جزایی در یک سو نهادی حاکم که از قوه اقتدار و امکانات استفاده از زور برخوردار است، قرار دارد و در سوی دیگر فرد متهم قرار دارد. در اینجاست که اهمیت تحقق یک محاکمه عادلانه که در آن متهم در وضعیت برابر با دادستان قرار داشته باشد تا بتواند در برابر آنها از خود دفاع کند، بیش از پیش برجسته می‌گردد (ساقیان، ۱۳۸۵، ۸۱). در نظام دادرسی‌های نوین، رعایت تساوی بین طرفین دعوا فقط تکلیفی نیست که برعهده مقام رسیدگی کننده نهاده



شده، بلکه مقنن نیز به نوبه خود مکلف به پیش بینی قوانین است، به گونه‌ای که رعایت تساوی بین حقوق طرفین دعوا را در ایجاد دادرسی عادلانه فراهم کند تا با ایجاد دادرسی عادلانه گام‌های موثری در جهت احیای حقوق عامه و آرمان‌های عدالت خواهانه برداشته شود. روی همین موضوع است که در دعاوی کیفری، به دلیل سپردن اختیار تعقیب متهم به دادستان که بهرهمند از امکانات دولتی و نیروی متخصص است، مانع جدی بر سر راه اعمال اصل تساوی سلاح‌ها و رعایت آن است. در چنین وضعی اگر از متهم حمایت نشود، رهایی متهم از اتهام، در صورت بیگناهی دشوار خواهد بود (صفوی و محمدزاده، ۱۳۸۹، ۱۵۳). دادستان به نمایندگی از طرف جامعه در مقام کشف جرم و جمع آوری ادله و تعقیب و دستگیری متهم اقدام می‌نماید و مجازات او به لحاظ جنبه عمومی جرم برای حفظ نظام اجتماعی، کیفر بزهکار، پیشگیری از وقوع جرم در آینده و یا تسکین و رضایت زیان دیده از جرم را از دادگاه درخواست می‌نماید. از طرف دیگر، متهم بایستی بتواند در قبال این ایراد اتهام وارده از سوی مرجع تعقیب و تحقیق، با به کار بردن آزادانه کلیه وسایل و طرق قانونی از خود دفاع نماید تساوی و مساوات در لغت به معنی برابری است. زمینه اصلی و اساسی حقوق و آزادیهای فردی را باید در برابری انسانها یافت (هاشمی، ۱۳۸۳، ۲۱۸). وظیفه قانونگذار در هر جامعه‌ای این است که امکانات و تمهیدات طبیعی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و حقوقی را به طور یکسان در اختیار همه افراد قرار دهد، به همین دلیل مساوات از اصول حقوق عمومی محسوب شده است (یزدی، ۱۳۸۳، ۵۹). مساوات آن است که افراد در حقوق برابر باشند تا همه مردم به طور مساوی بتوانند استعدادها و قوای نهفته خود را پرورش دهند، برابری و مساوات که مهم‌ترین رکن آزادی می‌باشد، عبارت از این است که افراد یک مله‌ت، از هر حیث برابر و یکسان بوده باشند (رحمدل، ۱۳۸۷، ۲۱۸). در واقع به هیچ وجه بین اشخاص تبعیض وجود نداشته باشد. به این اعتبار به نظر برخی تساوی یکی از پایه‌های دموکراسی است، زیرا وجود نابرابری‌های گوناگون سلطه‌ای فردی و طبقات اجتماعی را پدیدار می‌سازد و آزادی رادچار اختلال جدی می‌نماید. اصل تساوی سلاح‌ها بدین معناست که برخورد دادگاهها نسبت به متهم در یک طرف دعوی و مقام تعقیب دعوی عمومی و شاکی در طرف دیگر، برابر بوده و طرفین دعوی



از فرصت و امکانات، یکسان برای ارائه دلایل و مستندات برخوردار باشند (بابایی و افراسیابی، ۱۳۸۹، ۴۴). تساوی سلاح‌ها در امور کیفری عبارت از برابری شرایط و امکانات دفاع از خود طرفین دعوا در طول فرآیند دادرسی در کلیه مراحل دادرسی است. در واقع تساوی سلاح‌ها به معنای برابری قضایی است. از برابری قضایی دو معنی متفاوت به ذهن متبادر می‌گردد: در معنای اول موضوع تساوی همگان نزد محاکم است، بدین مفهوم که همه اشخاص باید صرف نظر از تمایز نژادی، مذهبی، مالی و غیره، حق دسترسی یکسانی به دادگاه بهره مند باشند (فضایلی، ۱۳۸۹، ۳۲۶).

معنای دومی که از اصل تساوی سلاح‌ها به ذهن خطور می‌نماید، برابری طرفین دعوا در طول فرآیند قضایی است. در حقیقت با توجه به عدم تساوی بین امکانات طرفین دعوی، در نهایت سعی در ایجاد تساوی بین آنها در مرحله تحقیقات مقدماتی، طول محاکمه و در کلیه مراحل رسیدگی کیفری می‌باشد. در کل مفهوم اصل تساوی سلاح‌ها بدین معناست که با هر دو طرف به نحوی برخورد شود که موقعیت مساوی از لحاظ دادرسی در طول محاکمه تضمین شود و طرفین در طرح دعوی در موقعیت یکسانی باشند. به این معنا که هر طرف باید از فرصت معقول برای طرح دعوا در شرایطی که ضرری به طرف مقابل وارد نگردد برخوردار باشد. در محاکمات کیفری که مقام تعقیب از حمایت تمام تشکیلات دولتی برخوردار است، اصل تساوی، ابزار و امکانات اساسی برای حق دفاع شخصی است. اصل تساوی ابزار و امکاناتی را تضمین می‌کند که متهم فرصتی معقول برای تهیه و ارائه دعوا در شرایط مساوی با دادستان داشته باشد (طه و اشرافی، ۱۳۸۶، ۱۴۰).

در نظام دادرسی اتهامی در رسیدگی‌های کیفری، متهم لااقل در جلسه رسیدگی از کلیه اتهامات و مجموعه ادله مثبتة اتهام، اطلاع یافته و این ادله آزادانه مورد بحث و گفتگو قرار می‌گرفت. در جهت رعایت اصل تساوی سلاح‌ها، این ادله اقامه شده باید به متهم ارائه تا وی با اطلاع از آنها، مدافعات خود را تنظیم و به مرجع قضایی رسیدگی کننده ارائه نماید. بنابراین، ارائه دلایل و مستندات جرم، کمال ضرورت را دارد تا متهم بتواند از خود دفاع کند.



به ویژه باید شهود به طور کامل برای متهم معرفی شوند تا امکان رد و یا جرح آنان وجود داشته باشد. شاهد ناشناخته را نمی‌توان جرح یا رد کرد و این وضعیت، توان دفاعی متهم را از بین می‌برد (آخوندی، ۱۳۸۷، ۳۳). اصل تساوی سلاح‌ها در جوامع ابتدایی به ویژه زمانی که جرم جنبه عمومی داشت کاملاً نادیده گرفته می‌شد. یکی از جلوه‌های نادیده گرفتن این اصل زمانی بود که برخلاف اصل شخصی بودن مسئولیت کیفری، تمام اعضاء خانواده مجرم تحت تعقیب قرار گرفته و مجازات می‌شدند بدون آن که فرصت دفاع به آنان داده شود. در این مورد می‌توان به مسئولیت جمعی خانواده در یونان باستان اشاره کرد. بر اساس اصل سی و دوم از قانون اساسی به محض بازداشت متهم، باید موضوع اتهام با ذکر دلایل، بلافاصله کتباً به متهم اطلاع و تفهیم شود. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می‌شود. ملاحظه می‌گردد قانونگذار ایرانی در عالی‌ترین قانون مدون داخلی که مرجع و اساس قوانین دیگر می‌باشد، به صراحت از حق متهم بر اطلاع از ادله اتهام اشاره نموده و آنچنان که از متن اصل استفاده می‌گردد این اصل شامل مرحله تحقیقات مقدماتی نزد ضابطان دادگستری و نیز کلیه مراحل رسیدگی قضایی از جمله مرحله بازپرسی و نیز مرحله دادرسی است. با تدقیق در محتوای قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، می‌توان حساسیت مقنن ایرانی را نسبت به رعایت دقیق اختیارات و تکالیف مقامات قضایی و ضابطان دادگستری بر حقوق بزه‌دیده، بزه‌کار، گواهان و سایر افراد ذینفع در پرونده کیفری، کاملاً لمس نمود. مفاد این قانون بیانگر موشکافی مقنن از قواعد کلی حاکم بر دادرسی‌ها و پرداختن به جزئی‌ترین حقوق متصوره برای متهم در فرآیند دادرسی کیفری می‌باشد. قانونگذار در قانون مذکور، بر حق متهم از اطلاع یافتن بر ادله اثبات جرم در مواد زیر تأکید نموده است: ماده ۵ از قانون موصوف اشعار می‌دارد: «متهم باید در اسرع وقت، از موضوع و ادله اتهام انتسابی آگاه و از حق دسترسی به وکیل و سایر حقوق دفاعی مذکور در این قانون بهره‌مند شود». ملاحظه می‌گردد مقنن در کلیات قانون، ضمن تأکید بر حقوق کلی متهم در رسیدگی کیفری، به موجب ماده مرقوم بر این حق متهم تأکید و مرجع قضایی را مکلف به ارائه ادله اثبات اتهام به متهم نموده است یا طبق ماده ۱۲۵ این قانون، هنگام اجرای قرار معاینه محل و تحقیق محلی توسط بازپرس یا ضابطان دادگستری، افراد



ذینفع در امر کیفری از جمله متهم می توانند حضور پیدا نمایند که این اختیار می تواند متضمن حق متهم بر اطلاع یافتن از دلایلی باشد که ضمن اجرای قرارهای موصول تحصیل می گردد. طبق ماده ۱۲۵ قانون مذکور نیز تفتیش و بازرسی مراسلات پستی مربوط به متهم، در حضور او یا وکیل وی بررسی می گردد. وفق ماده ۱۹۰ این قانون نیز در مرحله تحقیقاتی مقدماتی، چنانچه متهم وکیل اختیار نماید، وکیل می تواند از موضوع اتهام و ادله آن اطلاع حاصل نماید. این عبارت قبلاً نیز طی ماده ۱۹۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ ذکر شده بود، با این تفاوت که ماده ۱۹۰ اخیر مربوط به مرحله محاکمه و دادرسی و ماده ۱۹۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ مربوط به مرحله تحقیقاتی مقدماتی در دادسرا است. بر اساس ماده ۱۹۰ این قانون نیز بازپرس پیش از تحقیق از متهم، حقوق او را تفهیم، سپس موضوع اتهام و ادله آن را به شکل صریح به او تفهیم می نماید. این ماده قانونی آشکارا بر تکلیف بازپرس بر اعلام ادله اتهام به متهم، آن هم به شکل صریح و نه مبهم تاکید دارد. بند (ت) ماده ۲۷۹ که مربوط به کیفرخواست می گردد نیز قید ادله انتساب اتهام به متهم را در کیفرخواست ضروری دانسته است. طبق ماده ۳۲۷ نیز بعد از انجام تحقیقات انفرادی از گواهان، حسب درخواست متهم یا مدعی خصوصی، دادگاه می تواند به صورت انفرادی یا جمعی از شهود تحقیق نماید که این امر مستلزم اطلاع یافتن متهم بر مفاد شهادت گواهانی است که علیه وی اقامه گردیده اند. طبق ماده ۳۴۲ نیز هنگام تعیین وقت رسیدگی از سوی دادگاه و ابلاغ آن به طرفین، تصویر کیفرخواست برای متهم ارسال می گردد و چون یکی از مفاد کیفرخواست، ستون مربوط به ادله انتساب اتهام است، بنابراین متهم می تواند بدین وسیله بر ادله اثبات جرم اطلاع پیدا نماید. بر اساس ماده ۳۵۱ نیز شاکی و متهم یا وکیل آنها می توانند با مراجعه به دادگاه و مطالعه پرونده، اطلاعات لازم را تحصیل نمایند. این ماده قانونی نیز یکی از موادی است که تضمین کننده حق متهم بر دسترسی و آگاهی از ادله اثبات اتهام است.



بخش ششم: اصل احترام به حریم خصوصی

خصوصی در لغت به معنای «مقابل عمومی»، «ویژه» و «اختصاصی» است؛ مثلاً جلسه خصوصی، درباره جلساتی گفته می‌شود که غیر از اعضای تشکیل دهنده آن، کسی دیگر در آن حضور ندارد؛ مقابل جلسه عمومی (دهخدا، ۱۳۷۹، ذیل واژه حریم). هر چند اصطلاح حریم خصوصی در مباحث حقوقی و سیاسی، اجتماعی فراوان به کار رفته و تعریف نیز شده است، اما با همه‌ی تأکیدی که بر آن می‌شود، هنوز اندیشمندان، تعریف روشنی از این اصطلاح ارائه نداده‌اند و حقوقدانان نیز تا به حال نتوانسته‌اند بر تعریف واحدی توافق نمایند و هر یک تعریفی نموده‌اند که هیچ یک از آنها نیز خالی از اشکال نیست؛ برای نمونه:

الف. حریم خصوصی، قلمرویی از زندگی هر فرد است که آن فرد نوعاً و عرفاً یا با اعلان قبلی، انتظار دارد تا دیگران بدون رضایت ولی به اطلاعات راجع به آن قلمرو، دسترسی نداشته باشند یا به آن قلمرو وارد نشوند، یا به آن قلمرو نگاه یا نظارت نکنند یا به صورت دیگری وی را در آن قلمرو مورد تعرض قرار ندهند (انصاری، ۱۳۹۰، ۳۸). در این تعریف، انتظار شخص بر عدم دسترسی، عدم ورود، عدم نگاه و عدم نظارت، یا عدم تعرض دیگران، معیار حریم خصوصی ذکر شده است؛ در حالی که اولاً: انتظار تغییر حقوقی نیست و برای دیگران الزام آور نمی‌باشد. ثانیاً بر اساس این تعریف، حریم خصوصی نسبی خواهد شد؛ چون انتظارات افراد و نوع تلقی آنان مختلف است و لذا دایره حریم خصوصی، نسبت به افراد، متفاوت خواهد بود. در لایحه‌ای تحت عنوان «حریم خصوصی» تعریفی آمده است که مشابه تعریف نخست می‌باشد. در بند ۱ ماده ۲ لایحه مذکور حریم خصوصی چنین تعریف شده است: «حریم خصوصی، قلمرویی از زندگی هر شخص است که آن شخص، عرفاً یا با اعلان قبلی در چارچوب قانون، انتظار دارد تا دیگران بدون رضایت وی به آن وارد نشوند یا بر آن نگاه یا نظارت نکنند و یا به اطلاعات راجع به آن دسترسی نداشته یا در آن قلمرو، وی را مورد تعرض قرار ندهند. جسم، البسه و اشیاء همراه افراد، اماکن خصوصی و منازل، محل‌های کار، اطلاعات شخصی و ارتباطات خصوصی با دیگران، حریم خصوصی محسوب می‌شوند. در این



تعریف، چون قید «در چارچوب قانون» اضافه شده است، اشکال اول و دومی که به تعریف قبلی وارد بود، بدان وارد نیست. احترام به حریم خصوصی اشخاص به مفهوم رعایت حرمت مسکن و محل کار افراد و محرمانه نگاهداشتن مکاتبات. مراسلات و محاورات آنهاست. با توجه به اهمیت حریم خصوصی به عنوان یکی از مهمترین مفاهیم نظام‌های حقوقی توسعه یافته و ارتباط تنگاتنگ آن با کرامت و شخصیت و آزادی انسان، قانونگذار و رویه قضایی تلاش نموده‌اند با تعیین قواعد و مقررات خاصی در زمینه تفیش و بازرسی منازل و اماکن به ویژه در مرحله تحقیقات مقدماتی، تحصیل ادله را قانونمند و مشروعیت و قابلیت پذیرش آنها را منوط به رعایت حریم خصوصی اشخاص نمایند. هر چند گاه اهمیت جرائم ارتكابی و تفوق منافع اجتماع بر منافع افراد و به ویژه رواج دیدگاه‌های امنیت محور توجه گر عدول از این اصل بوده ولی مشروعیت و اعتبار ادله اکتسابی همواره در رعایت قانون و متناسب و ضروری بودن اعمال تحقیقاتی ارزیابی شده است. به رغم اینکه قانونگذار و رویه قضایی ایران با مفهوم حریم خصوصی بیگانه نیست ولی قواعد و مقررات موجود برای حمایت و صیانت از ابعاد مختلف این اصل سازمان بخش جامعه مدنی کفایت نمی‌کند.

نتیجه گیری

مرکز ثقل دعاوی، دلیل است. جایگاه و اهمیت ادله در دعاوی به ویژه در دعاوی کیفری غیرقابل اغماض و تسامح است. دلیل به عنوان اثبات وجود عملی در شیوه‌های پذیرفته شده توسط قانون و انتساب آن به شخص تحت بررسی در امور کیفری، کاشف حقیقت است و این کشف حقیقت فقط در خدمت تأمین منافع خصوصی افراد زیان دیده نیست و به این قلمرو محدود نمی‌شود. از آنجا که ارتكاب جرائم موجبات اختلال در نظم جامعه و امنیت عمومی را فراهم می‌کنند، لذا کشف حقیقت، حمایت از منافع و مصالح عمومی و اجتماعی را نیز لحاظ می‌کند. ادله به عنوان وسایلی که قانوناً بتوانند وجود یا عدم وجود یک واقعه و صحت و سقم یک موضوع را تأیید کنند، از مهمترین مسائل آئین دادرسی کیفری است. بسیاری از بزرگان حقوق کیفری بحث دلیل را به عنوان یکی از اجزای پایه‌ای و اساسی دادرسی کیفری معرفی



می‌کنند چرا که در صورت فقدان دلیل، قاضی مکلف به صدور حکم برائت است. بدین خاطر است که قانونگذار و قاضی مکلفند بین مصالح و منافع مختلف از قبیل حمایت از بی‌گناه، احترام به حیثیت و شرافت انسانی و حمایت از نظم عمومی جامعه، رابطه صلح آمیزی را برقرار نمایند. اثبات هر امری در مراجع قضایی به مفهوم «نمایاندن آن به کمک دلیل» است؛ بنابراین امری که ادعا شده اما اثبات نگردد، در حقوق مانند امری است که در واقع وجود ندارد. اهمیت «اثبات» تا آنجاست که گفته‌اند: عدم اثبات حق و نبود در امور حقوقی ادله اثبات دعوا محدود و از سوی قانونگذار احصا شده است. پذیرش این روش در حق به یک معناست. امور کیفری، مبارزه مؤثر علیه بزهکاری و اجرای عدالت را با مشکلاتی مواجه می‌سازد. چنین است که در دعوی کیفری اصل تحصیل آزادانه دلیل پذیرفته شده است؛ اصلی که علاوه بر جامعه، متهم نیز از آن بهره مند می‌گردد. همانطور که اشاره شد، موضوع پژوهش حاضر بررسی اصول حقوقی حاکم بر ادله اثبات دعوی کیفری است. منظور از اصول حقوقی، احکامی کلی، دائمی و الزامی‌اند که مبنای حقوق موضوعه قرار گرفته و عقل مستقل آن را برای تضمین حقوق اساسی و سعادت انسان‌ها ضروری می‌داند و نقش هدایتگرانه‌ای در قانونگذاری و دادرسی دارند. یکی از محققان به نام دوگی اصول حقوقی را هنجار حقوقی، می‌نامد و می‌گوید، هنجارها و یا بنیادهای حقوقی اصولی هستند که به طور مستقیم از زندگی اجتماعی ناشی شده و مبنای تمام قواعد دیگر است. به اعتقاد دوگی، اصول حقوقی که برخاسته از احساس عدالت و تعاون اجتماعی است، مبنای همه قواعد حقوقی هستند. اصول حقوقی دارای ویژگی‌هایی هستند که عبارتند از: کلی بودن، دائمی بودن، مبنای بودن برای حقوق موضوعه، ثبوتی بودن و الزامی بودن. در خصوص ادله اثبات دعوا اصول کلی حقوقی جایگاه خاصی دارند. از جمله مهمترین اصولی که در ادله اثبات دعوا نقش دارند می‌توان به اصول، اصل قانونی بودن، اصل شفافیت دلیل، اصل آزاد بودن کسب دلیل، اصل برائت، اصل تساوی، اصل مشروعیت دلیل، اصل ضرورت و اصل احترام به حریم خصوصی اشاره نمود. برای نمونه در خصوص اصل قانونی بودن، می‌توان گفت، دادرسی منصفانه دربردارنده مجموعه‌ای از اصول و قواعد است که جهت رعایت حقوق اصحاب دعوا در رسیدگی به دعوی آنان پیش بینی



گردیده است. در بستر چنین دادرسی، دلیل به عنوان مرکز ثقل دعاوی کیفری نه تنها باید خود، مشروع و قانون باشد بلکه روش تحصیل و به کارگیری آن نیز باید تابع اصل مشروعیت تحصیل ادله کیفری باشد. کیفر مجرمان در اجتماع، هرچند یکی از اهداف اساسی آیین دادرسی کیفری است اما این هدف مهم نباید به کارگیری هرگونه ابزار و وسیله‌ای را توجیه نماید. بدیهی است، نظام قانونی تحصیل دلیل، به دلیل قرار گرفتن در تنگنا و محدودیت نمی‌تواند به تنهایی نظام مناسبی جهت استقرار یک دادرسی منصفانه تلقی شود. در کشور ما مقررات آیین دادرسی کیفری، به وضوح گویای پذیرش چنین نظامی می‌باشد که البته این امر را می‌توان به عنوان یکی از نواقص بزرگ قانونی کشورمان دانست. لازم به ذکر است که در مقام نظام قانونی تحصیل دلیل، نظام آزاد تحصیل دلیل مطرح می‌باشد. در این نظام محدودیت‌های نظام قانونی کسب دلیل مشاهده نمی‌شود.





منابع و مأخذ

۱. آخوندی، محمود (۱۳۹۴)، آیین دادرسی کیفری، جلد چهارم، جهاد دانشگاهی، تهران.
۲. آشوری، محمد (۱۳۹۲)، آیین دادرسی کیفری، جلد دوم، تهران، انتشارات سمت، تهران.
۳. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۵هـ)، لسان العرب، جلد سوم و چهارم، بیروت، دارالتراث العربی.
۴. اشرافی، ارسلان (۱۳۸۹)، اصل تساوی سلاحها در حقوق ایران با تاکید بر قانون آئین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، فصلنامه حقوق فارس، شماره ۱.
۵. انصاری، باقر (۱۳۹۰)، حقوق حریم خصوصی، انتشارات سمت، تهران.
۶. بابایی، محمدعلی و افراسیابی، علی (۱۳۸۹)، حق برخورداری متهم از وکیل مدافع در مرحله تحقیقات مقدماتی، مجله آموزه های حقوقی دانشگاه علوم رضوی، شماره ۱۳.
۷. پورزند مقدم، پژمان (۱۳۸۰)، ژرف ساخت دلیل کیفری، مجله حقوقی و قضایی دادگستری، شماره ۳۴.
۸. تدین، عباس (۱۳۸۸)، گستره دلیل در دادرسی کیفری، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۷۳.
۹. تدین، عباس (۱۳۹۰)، تضمین دادرسی منصفانه در پرتو اصل مشروعیت تحصیل ادله کیفری، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۵۳.
۱۰. توکلی، سعید (۱۳۸۵)، ارزش شهادت و حدود اعتبار آن در نظام حقوقی ایران، مجله دادرسی، شماره ۵۶.



۱۱. جباری، صابر (۱۳۹۲)، تاثیر تحصیل دلیل به طریق نامشروع بر ماهیت دلیل واقعی در پرتو فقه اسلامی، اسناد بین المللی و حقوق کیفری ایران، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد واحد تهران مرکز.
۱۲. جعفری تبار، حسن (۱۳۸۳)، مبانی فلسفی تفسیر حقوقی، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۱۳. جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۸۵)، حقوق تعهدات، جلد دوم، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
۱۴. جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۸۷)، دانشنامه حقوقی، جلد سوم، امیرکبیر، تهران.
۱۵. جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۹۴)، ترمینولوژی حقوق، تهران، نشر گنج دانش.
۱۶. جمعی از نویسندگان (۱۳۸۵)، ادله اثبات دعاوی کیفری، مشهد دانشگاه علوم اسلامی رضوی.
۱۷. حبیب زاده، محمد جعفر و رحیمی نژاد، اسماعیل (۱۳۸۶)، مجازات‌های نامتناسب: مجازات‌های مغایر با کرامت انسانی، فصلنامه حقوق دانشکده حقوق دانشگاه تهران، شماره ۲.
۱۸. حبیب زاده، محمد جعفر (۱۳۸۳)، جرایم علیه اموال و مالکیت، انتشارات سمت، تهران.
۱۹. حیدری، الهام و فتحی، محمد جواد (۱۳۹۳)، گستره اصل آزادی تحصیل دلیل در دادرسی کیفری ایران و انگلستان، مجله مطالعات دانشگاه شیراز، شماره ۲.
۲۰. خزانی، منوچهر (۱۳۸۹)، فرایند کیفری (مجموعه مقالات)، گنج دانش، تهران.
۲۱. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۹)، لغت نامه دهخدا، جلد دوم، موسسه نشر دانشگاه تهران، تهران.
۲۲. رازقی، کیانوش (۱۳۸۹)، استانداردهای دادرسی در اسناد بین‌المللی و نظام قضایی ایران، فصلنامه حقوق، شماره ۱۰۵.

۲۳. رستمی، مهدی (۱۳۹۶)، تحولات ارزش اثباتی اقرار در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، دومین همایش بین المللی مدیریت و علوم انسانی.
۲۴. زراعت، عباس (۱۳۹۲)، شرح مختصر قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، جلد اول، انتشارات ققنوس، تهران.
۲۵. سرمست بناب، باقر (۱۳۸۷)، اصل برائت در حقوق کیفری، نشر دادگستر، تهران.
۲۶. صدرزاده افشار، سیدمحسن (۱۳۸۵)، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، موسسه انتشارات جهاد دانشگاهی، تهران.
۲۷. گلدوزیان، ایرج (۱۳۸۵)، ادله اثبات دعوی، انتشارت میزان، تهران.
۲۸. معین، محمد (۱۳۷۵)، فرهنگ فارسی معین، جلد اول، تهران، نشر امیر کبیر.

